**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011213**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر این بود که اگر مالی حدوثاً مونه بود ولی بقاءً از مونه بودن خارج شد، آیا متعلق خمس هست یا نیست؟ اگر متعلق خمس هم باشد آیا سال باید بگذرد یا لازم نیست سال بگذرد. در بحث اوّل آقای شهیدی فرموده بودند که دو وجه هست برای این که بگوییم اصلاً خمس ندارد. وجه اوّلش را صحبت کردیم، وجه دوم این بود که خمس به منزلۀ مالیاتی است که بر مال هست، مالیات بر ارث. و مالیات بر ارث اگر مثلاً کسی که نیاز داشته باشد به مال ارثی گفتند لازم نیست مالیات بر ارث پرداخت کند، عرفاً اینجور نیست که بعد از این که نیازش برطرف شد بگویند حالا مالیات باید پرداخت بشود. و فرق است بین خمس و این عبارت که اگر گفتند اداء الدین بعد المؤنه. در اداء الدین بعد المؤنه فهم عرفی به این هست که اگر یک شیءای حدوثاً مؤنه بود واجب نبود که دین از او ادا بشود ولی بقاء مونه نبود، بقاءً باید دین از او پرداخت بشود. این از سنخ اداء دین نیست، بلکه از سنخ مالیات است. این فرمایش آقای شهیدی.

ما عرض کردیم این که خمس را از سنخ مالیات بگیریم وجهی ندارد. ما هیچ وقت هیچ دلیلی نداریم که را یک نحو مالیات تلقی کرده باشد. مالیات در تعبیر اسلامی خراج همان مالیات است. خمس عنوانی است در مقابل خراج. البته خراج السلطان و امثال اینها. تعبیری که در روایت در مورد خمس هست حالا بعضی‌ها می‌گویند خمس سابقه‌اش به مرباع جاهلیت برمی‌گردد، خب حالا ما اگر بپذیریم که مشخص است که حق الریاسة است. منهای آن. تعبیری که در روایات وجود دارد در مورد خمس به نظر می‌رسد که خمس حق الامامة است. تعبیر دیگری عرض بکنم. قبل از این که این تعبیر را عرض کنم یک نکته‌ای عرض کنم. یک بحث در باب خمس هست که آیا در خمس در سهم سادات هم اجازۀ حاکم شرع معتبر هست یا معتبر نیست. حاج آقا از قول مرحوم جد ما نقل می‌کردند، می‌فرمودند که، مرحوم جد ما می‌گفتند با مرحوم امام ما بحث می‌کردیم، به نظرمان رسید که اشتراط اجازۀ از مجتهد در بحث سهم سادات اگر روشن‌تر نباشد نسبت به اشتراط اجازه در سهم امام تاریک‌تر نیست. حاج آقا در بحث خمس که بحث می‌کردند همین مطلب را پذیرفتند و بیاناتی در اثبات این مطلب داشتند. یکی از آن بیاناتشان این بود که ما در باب خمس دو سری ادله داریم. یک سری ادله خمس را تقسیم شش گانه کرده و در نهایت تقسیم دو گانه، گفته یک ششمش برای خداست، یک ششمش برای پیغمبر، یک ششمش برای امام و سه ششمش برای یتامی و مساکین و ابناء سبیل سادات. و بعد آن یک ششم خدا و یک ششم پیغمبر را هم گفته به امام می‌رسد، نتیجةً خمس دو قسمت می‌شود، نصفش سهم امام می‌شود و نصفش سهم سادات. این یک تعبیری هست که در روایت آمده، که در آیۀ قرآن هم همینجور است. روایت‌های متعدد فراوانی هست که کل خمس را بر اهل بیت دانسته، الخمس لنا. خمسنا، امثال اینها. جمع بین این دو دسته روایات اقتضاء می‌کند ما بگوییم که خمس نصفش ملک امام است، نصفش ملک سادَة است، ولی آن نصف ملک سادَة هم ولایتش با امام هست. بنابراین الخمس لنا به اعتبار این هست که کل خمس ملکاً او ولایةً در اختیار امام علیه السلام هست. بنابراین این جمع بین ادله را اینجوری می‌شود کرد.

شبیه همین در روایات ما در باب خمس هست. آن این است که در بعضی ادله کل خمس برای خدا دانسته شده. در بعضی ادلۀ دیگر یک ششم برای خدا دانسته شده. این که کل خمس از یک طرف برای خدا هست، یک دلیل. جمع بین این ادله چی است؟ من تصور می‌کنم که جمع بین اینها این هست که خمس ولو برای امام هست حالا ملکاً او ولایةً، ولی به اعتبار خلیفة الله بودن. کأنّ به یک اعتبار کل خمس برای خداست این کل خمس، چون به هر حال وقتی برای پیغمبر هم هست به عنوان خلیفة الله است. برای امام هست به عنوان خلیفة الله هست. سهم سادات هم به اعتبار این است، این اقربا الرسول هستند. اقربا خلیفة الله هستند. بنابراین نتیجة این است که همۀ اینها حق خلافت الهی است، به عنوان خلافة الله. البته به یک اعتبار دیگر فقط یک ششمش برای خداست. مقداری که برای خود خداست نه برای خلیفة الله هست. روایت‌های متعددی هست در این تعبیر که خمس را برای خدا قرار بدهد. مثلاً روایت جعفریات می‌گوید که عن علی بن ابی طالب انه کان یستحب الوصیة بالخمس و یقول ان الله تبارک و تعالی رضی لنفسه من الغنیمة بالخمس. کل یک پنجم را ملک الله قرار بدهد. جامع الاحادیث، جلد ۱۰، حدیث ۱۴۲۱۳، کتاب الخمس، باب ۲ از ابواب فرضه و فضله. حدیث ۸ بود، صفحۀ ۱۰ اینجاست.

ین تعبیر. شبیه این تعبیر در روایت‌های متعدد دیگری هم هست که در روایت‌های خمس حلال لمخلوط بحرام.

یکی دیگرش روایت حسن بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام در حلال مخلوط به حرام که می‌گوید:

«أَخْرِجِ الْخُمُسَ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ رَضِيَ مِنَ الْمَالِ بِالْخُمُسِ»

 قد رضی من المال بالخمس ممکن است معنایش این معنا بکنند کأنّ خداوند این حلال مخلوط به حرام را به وسیلۀ خمس از آن راضی شده، یعنی حلالش کرده. ولی ظاهراً مراد این نیست. یعنی می‌خواهد بگوید که خداوند برای خودش چون خمس قرار داده اینجا هم این اقتضاء می‌کند این شبیه همان روایت به نظرم هست.

روایت سکونی عن ابی عبد الله علیه السلام که آن هم می‌گوید از امیر المؤمنین «تَصَدَّقْ بِخُمُسِ مَالِكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَضِيَ مِنَ الْأَشْيَاءِ بِالْخُمُسِ وَ سَائِرُ الْمَالِ لَكَ حلال.»

بنابراین نتیجه‌ای که می‌خواهم از کل این بحث بگیرم این است که خمس حق خلافت الهی است. امام به مناسبت این که قائم مقام خداست، خلیفة الله هست و سادات به اعتبار این که اقرباء الرسول هستند، اقرباء پیغمبر هستند، اینها برایشان خمس ثابت شده. پس خمس هیچ ربطی به، حالا یک تعبیر دیگری هم بود که، یک روایتی هم که آن روز بعضی از دوستان خواندند هم ناظر به همین بود که، روایت ابی حمزۀ ثمالی، روایت ۱۴۲۷۷ عن ابی حمزة الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَرَأْتُ عَلَيْهِ آيَةَ الْخُمُسِ فَقَالَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ وَ مَا كَانَ لِرَسُولِهِ فَهُوَ لَنَا ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ رَزَقَهُمْ خَمْسَةَ دَرَاهِمَ وَ جَعَلُوا لِرَبِّهِمْ وَاحِداً وَ أَكَلُوا أَرْبَعَةً حَلَالًا»

این روایت صدرش ما کان لله فهو لرسوله قرار داده و ما کان لرسوله فهو لنا قرار داده. یعنی سهم خدا را یک ششم از خمس قرار داده، ولی ذیلش می‌گوید کلش برای خداست. این صدر و ذیل چجوری جمع می‌شود؟ جمعش به همین هست که آن هم که برای پیغمبر هست، برای امام هست، برای اقرباء الرسول هست آنها هم به یک اعتباری برای خداست. چون اینها هم خلیفة الله هستند، جانشین خدا هستند، حق خدا به این اعتبار بر اینها ثابت شده.

بنابراین این که ما خمس را مالیات تلقی کنیم و نگاه عرف به مالیات را در مورد خمس محکَّم بدانیم صحیح نیست. خمس مالیات نیست، خمس حق الامامة هم که تعبیر می‌کنیم یعنی حق خلافة اللهی. حق خلافة الله هست و فرق دارد، پس بنابراین نباید با مالیات مقایسه بشود.

نکتۀ دومی که حالا اگر خمس را ما با مالیات بخواهیم مقایسه کنیم آیا مالیات‌های عرفیه که وجود دارد آن خمس هم شبیه آن مالیات‌های عرفیه است که از این جهت که اینجا مورد بحث هست هم احکام مالیات‌های عرفیه را داشته باشد؟ به نظر می‌رسد این که همۀ احکام مالیات‌های عرفیه در مورد خمسی که به فرض یک مالیات شرعی تلقی کردیم بیاید اینجور نیست. آن احکامی که در مورد مالیات‌های عرفیه هست، نکته‌هایی در موردش وجود دارد که آن نکته‌ها در این مالیات شرعیه نیست. آن این است که اوّلاً در بحث مالیات بر ارث دو نکته هست. یکی اینکه این ارث هست و ارث یک زمان تقسیم دارد. در چیزهایی که تقسیم مطرح هست مدار قسمت زمان تقسیم هست. نه قبل از آن و نه بعد از آن می‌گوید آن شرایط ملاحظه نمی‌شود که قبل از آنها. عرض کردم در مورد غنیمت هم از روایات استفاده می‌شود که یک سری از شرایط، مسلمان بودن غانم، آن در هنگام قسمت الغنائم مطرح است، بعد که غنائم قسمت، اگر قبلاً همراه مسلمان‌ها جنگیده و موقعی که غنیمت را می‌خواستند قسمت کنند مسلمان شده، نسبت به آن مال هم، آن مالی هم که غنیمت تلقی می‌شود اگر قبل از قسمت طرف مسلمان شده باشد، دیگر از غنیمت بودن خارج می‌شود. مدار زمان قسمت هست چون بخواهند قبل و بعد این شرایط را تطبیق بدهند دشواری دارد، مدار را در این که شرایط نسبت به خود آن غنیمت، نسبت به غانم شرایط چگونه هست، زمان غنیمت. این هم اگر در باب خمس هم بخواهیم ما مدار قرار بدهیم زمان اداء خمس را باید مدار قرار بدهیم، نه زمان وجوب وضعی خمس و تعلق خمس. اینها بنابراین با همدیگر نباید اینجور مقایسه بشود، این یک نکته.

نکتۀ دوم که نکتۀ مهم‌تر هست آن این است، در مالیات‌های عرفی آن کسی که تطبیق مالیات را به عهده می‌گیرد آن حکومت هست و امثال اینها. اختیار پرداخت با مکلف نیست. حکومت یک زمانی آمده قانون می‌گذارد، شما مثلاً این اموالی که خرید و فروش کردید بر ارزش افزوده باید مالیات بدهید. حکومت اگر بخواهد مدار بحث را به چیزی، این که طرف مثلاً فقیر هست، فقیر نیست امثال اینها، حکومت این را تشخیص می‌دهد یا. آن شرائطی را که، آن کسی که باید مالیات پرداخت بکند و کسی که مالیات پرداخت نمی‌کند را حکومت تطبیق می‌کند. اینجا بگوییم در یک زمان مشخص حکومت شرایط را در نظر می‌گیرد به خاطر زمان‌های مختلف تطبیق شرایط بکند دشواری‌های اجرایی دارد، بنابراین در یک زمان مشخصی. ولی این فرق دارد با خمسی که تطبیق مصداقش بر مکلف هست. به مکلف گفتند تو اگر مؤنه‌ات بود باید بدهی. اگر مؤنه‌ات نبود لازم نیست بدهی. این خودش می‌داند که الآن مؤنه‌اش هست یا مؤنه‌اش نیست. این شبیه همان اداء الدین من المؤنه است که اداء الدین من المؤنه به مکلف واگذار کردند که آیا این دین را می‌خواهی پرداخت کنی این جزء مخارج زندگی‌ات هست یا مخارج زندگی‌ات نیست. از این جهت شبیه اداء الدین من المؤنه است که پرداختش و تشخیص موضوع حکم و موضوع استثناء با مکلف هست. کسی که استثناء شده که مؤنه هست با مکلف هست. بنابراین این به نظر می‌رسد که قیاس این دو تا قیاس مع الفارق است. این از این جهت فکر می‌کنم. عرض کردم اطلاق ادله اقتضاء می‌کند که کل خمس برای مستحقین خمس باشد حتی مقدار مؤنه‌اش. و این مقدار مؤنه که استثناء شده این مقدار مؤنه از باب ترخیص ائمۀ معصومین علیهم السلام هست و الا اصل جعل الهی، ببینید ائمۀ معصومین علیهم السلام یک حق تشریع دارند بنابر روایات مسلما ائمۀ معصومین علیهم السلام حق تشریع دارند. حق تشریع ائمه علیهم السلام هم به جعل حکم است، هم به رفع حکم است. به نظر می‌رسد که ائمۀ معصومین علیهم السلام نسبت به مقدار مؤنه رفع الحکم است. و اینجور نیست که خمسش، از روایت‌های متعدد استفاده می‌شود که: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى» این مراد از غنیمت اعم از غنائم دار الحرب است. اختصاص ندارد به غنائم دار الحرب. بنابراین در آیۀ قرآن این غنیمت که غنائم ارباح مکاسب را هم شامل می‌شود خمسش واجب شده. این خمسی که واجب شده فقط در مورد ارباح مکاسب هست که مؤنه معتبر است. در سایر اقسام مونه معتبر نیست، معدن، کنز، حلال مختلط به حرام، خود غنائم دار الحرب اینجا اصلاً مؤنه مطرح نیست، استثناء نشده. آن که استثناء شده مؤنه تنها نسبت به ارباح مکاسب هست. آن هم اوّلین روایتی که در استثناء مؤنه وجود دارد از امام جواد علیه السلام هست تا جایی که من دیدم، قبل از روایت‌هایی که از امام جواد هست هیچ استثنایی در مورد مؤنه وجود ندارد. حتی این استثنائی که در زمان امام جواد شده شیعه‌ها درست نمی‌دانستند که این کدام مؤنه است که استثناء شده. مؤنۀ غنیمت یا مؤنۀ خود شخص؟ حتی زمان امام جواد علیه السلام هم که استثناء شده بعضی چیزهایش استثنایی که شده استثناء از خمس اصطلاحی نیست.

شاگرد: مؤنۀ غنیمت یا مؤنۀ خود شخص یعنی چی؟

استاد: یعنی مؤنۀ تحصیل غنیمت.

شاگرد: همان معاملات

استاد: بله معامله. آن که، آن مؤنۀ تحصیل اصلاً صدق فایده متوقف بر آن است. مرادم این است که حتی آنها نمی‌دانستند که این مؤنه‌ای را که امام علیه السلام می‌گویند خمس بعد المؤنه مراد چی است.

شاگرد: مراد همان است که از مفهوم

استاد: مفهوم خارج است یک چیز جدید امام علیه السلام دارد می‌فرماید. حتی این هم، این مقدار می‌خواهم بگویم بحث الخمس بعد المؤنه اینقدر جدید بوده که مراد از مؤنه هم هیچی نمی‌فهمیدند، خیلی جدید است. در تعبیرات الخمس بعد المؤنه زمان امام جواد علیه السلام وارد شده، در یک روایتش «محمد بن الحسن الأشعري قال: كتب بعض أصحابنا الى أبي جعفر الثاني أخبرني الخمس على جميع ما يستفيد الرجل من قليل و كثير من جميع الضروب و على ثنّی و کیف ذلک؟ فكتب بخطه: الخمس بعد المؤنه.

یک روایت دیگری از امام جواد علیه السلام هست، آن روایت مفصلی از امام جواد هست که، این روایتی که خواندم، ۱۴۲۴۶ بود.

روایت دیگر علی بن مهزیار ۱۴۲۵۴ که ابو، که ذیلش، آن یک خمس خاصی را امام علیه السلام در غلات و ضیاع لازم کرده، آن هم فقط برای آن سال وفات امام، مثلاً ۲۲۰. در آنجا هم بحث مؤنه واجب شد.

«فَأَمَّا الَّذِي أُوجِبُ مِنَ الْغَلَّاتِ وَ الضِّيَاعِ فِي كُلِّ عَامٍ فَهُوَ نِصْفُ السُّدُسِ مِمَّنْ كَانَتْ ضَيْعَتُهُ تَقُومُ بِمَئُونَتِهِ وَ مَنْ كَانَتْ ضَيْعَتُهُ لَا تَقُومُ بِمَئُونَتِهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ نِصْفُ سُدُسٍ وَ لَا غَيْرُ ذَلِكَ.»

آن هم یک خمس خاصی است. یعنی به هر حال حق خاصی را در مال ثابت کرده.

ولی باز «ابْنِ أَبِي نَصْرٍ» می‌گوید «قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام الْخُمُسُ أُخْرِجُهُ قَبْلَ الْمَئُونَةِ أَوْ بَعْدَ الْمَئُونَةِ فَكَتَبَ علیه السلام بَعْدَ الْمَئُونَةِ.»

در روایتی که از امام هادی علیه السلام محمد بن علی بن شجاع نقل می‌کند امام می‌فرماید لی منه الخمس مما یفضل من مؤنته. اصل این روایت از امام جواد علیه السلام بوده. ولی همین روایتی که از امام جواد علیه السلام بوده، حالا چه نسبت به آن یک دوازدهمش که در مورد ضیاع، اصحاب ضیاع امام واجب کرده که بعد المؤنة تعبیر شده، چه در مورد اصلاً کلاً خمس را که گفته بعد المؤنة است، روایت‌هایی وارد شده که از امام هادی سؤال می‌کنند اصحاب ماندند که مراد چی است.

روایت ۱۴۲۵۸. کتب «عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ قَالَ: كَتَبَ إِلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ» الیه یعنی امام هادی علیه السلام «أَقْرَأَنِي عَلِيٌّ كِتَابَ أَبِيكَ فِيمَا أَوْجَبَهُ عَلَى أَصْحَابِ الضِّيَاعِ» کتاب ابیک یعنی امام جواد علیه السلام، همین عبارتی که خواندم «أَنَّهُ أَوْجَبَ عَلَيْهِمْ نِصْفَ السُّدُسِ بَعْدَ الْمَئُونَةِ وَ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى مَنْ لَمْ یَقُمْ ضَيْعَتُهُ بِمَئُونَتِهِ نِصْفُ السُّدُسِ وَ لَا غَيْرُ ذَلِكَ» همین عبارتی که الآن خواندم «فَاخْتَلَفَ مَنْ قِبَلَنَا فِي ذَلِكَ فَقَالُوا يَجِبُ عَلَى الضِّيَاعِ الْخُمُسُ بَعْدَ الْمَئُونَةِ مَئُونَةِ الضَّيْعَةِ وَ خَرَاجِهَا لَا مَئُونَةِ الرَّجُلِ وَ عِيَالِهِ فَكَتَبَ وَ قَرَأَهُ عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ- عَلَيْهِ الْخُمُسُ بَعْدَ مَئُونَتِهِ وَ مَئُونَةِ عِيَالِهِ وَ بَعْدَ خَرَاجِ السُّلْطَانِ.»

امام علیه السلام معنا می‌کنند که مراد از این مؤنه، مؤنۀ رجل است و خراج سلطان است. خراج سلطان مؤنۀ تحصیل نیست. می‌گوید این به هر حال مؤنه‌هایی که بعد از تحصیل شیء و بعد از فائده حاصل می‌شود آن مقدارهایی که سلطان خراج می‌گیرد و امثال اینها آنها نیست. این روایت که ۱۴۲۵۹ هم همین روایت هست که به نقل دیگری می‌گویند تصریح می‌کنند.

ابراهیم بن محمد بن الهمدانی قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام. که مراد از ابی الحسن، ابی الحسن هادی علیه السلام است. اقرانی علی بن مهزیار کتاب ابیک تا آخر.

البته این که گفتم امام جواد علیه السلام این یک عبارتی در فقیه نقل کرده فی توقیعات الرضا علیه السلام الی ابراهیم بن محمد الهمدانی ان الخمس بعد المؤنة. این باید غلط باشد. ابراهیم بن محمد الهمدانی از امام هادی نقل می‌کند، آن هم اصلش عبارت برای امام جواد بوده، ابراهیم بن محمد همدانی سؤال می‌کند که آن روایتی که علی بن مهزیار از پدر شما امام جواد چیز کرده معنایش چی است؟ ابراهیم بن محمد همدانی از عبارت‌های دیگر مشخص هست که مطلب چی است. در تفسیر عیاشی باز از همین ابراهیم بن محمد نقل می‌کند: «عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ علیه السلام أَسْأَلُهُ عَمَّا يَجِبُ فِي الضِّيَاعِ فَكَتَبَ الْخُمُسُ بَعْدَ الْمَئُونَةِ قَالَ فَنَاظَرْتُ أَصْحَابَنَا فَقَالُوا الْمَئُونَةُ بَعْدَ مَا يَأْخُذُ السُّلْطَانُ وَ بَعْدَ مَئُونَةِ الرَّجُلِ فَكَتَبْتُ إِلَيْهِ أَنَّكَ قُلْتَ الْخُمُسُ بَعْدَ الْمَئُونَةِ وَ إِنَّ أَصْحَابَنَا اخْتَلَفُوا فِي الْمَئُونَةِ فَكَتَبَ الْخُمُسُ بَعْدَ مَا يَأْخُذُ السُّلْطَانُ وَ بَعْدَ مَئُونَةِ الرَّجُلِ وَ عِيَالِهِ‌»

غرضم این نکته هست که بحث اصلاً اخراج مؤنه و این که این استثناء مؤنه از خمس یک بحث کاملاً جدید است. بحثی است از زمان امام جواد علیه السلام مطرح شده. البته علتش هم این هست که اصل آن خمس را هم ائمه تا زمان امام جواد علیه السلام نمی‌گرفتند. در ادله هست در زمان امام صادق علیه السلام که همۀ فوائد خمس دارد. ولی ائمه تحلیل کرده بودند. تحلیل کامل از زمان امام صادق بوده، امام کاظم بوده،

شاگرد: امام کاظم از نیشابور اموال کاروانشان، اموالشان راه افتاد

استاد: خیلی وارد نشوید، نمی‌دانم چقدر سند تاریخی دارد. سندهای معروف‌تر می‌پردازیم.

غرضم این هست که آن چیزی که هست اصل ثبوت خمس به آیۀ قرآن بوده ولی به هر حال ائمه علیهم السلام حق خمس را کلش را تحلیل کرده بودند. از زمان امام جواد علیه السلام به مقدار مؤنه‌اش را تحلیل کردند. بنابراین آن چیزی که وجود دارد اینجور نیست که و من چیزی که هست بنابراین مقایسه‌اش با بحث مالیات و امثال اینها مختلف است. ائمه علیهم السلام مقدار مؤنه را استثناء کردند. حالا اگر یک چیزی از مؤنه خارج شد ما دلیل نداریم این را استثناء کرده باشند. آن مقداری که ما از ادله استفاده می‌کنیم مقدار مؤنه را چیز هست. اما بیشتر از آن این را

شاگرد: روی مبنای خودتان که انحلال اثباتی

استاد: و این انحلال اثباتی در واقع، انحلال اثباتی دارد به یک معنا. چون حق ائمه است، ائمه علیهم السلام حق آنا فآنا است، اثباتا حق هست، هر زمانی، الآن حق داریم، الآن حق داریم. زمانی که مؤنه هست ما دلیل داریم که ائمه علیهم السلام حق را. یعنی شبیه همان مقتضی و مانع‌ها و امثال اینهاست. یعنی یک حقی هست که تا وقتی که تحلیل ائمه ثابت نشده باشد این حق باید ما به آن اخذ بکنیم. ما دلیل نداریم ائمه علیهم السلام نسبت به مؤنه استثناء کرده باشد. حالا آن مرحلۀ دوم بحث را فردا که حالا آیا سال باید بگذرد یا سال نباید بگذرد عرض می‌کنم، بعد از این بحث خارج می‌شویم. عنوان بحث بعدی، بحث تنبیه بعدی تنبیه مختصری هست آن خیلی چیز نمی‌شویم. تنبیه رابع عشر فی حکم.این که مراد از شک در ادلۀ استصحاب ظن را هم شامل می‌شود و اختصاص به شک در مقابل ظن ندارد. این خیلی بحث چیز ندارد. بعد در تنبیهات می‌رویم. در تنبیه که المقام الاول اشتراط بقاء الموضوع فی الاستصحاب. در بحث اشتراط بقاء الموضوع هم من این را، این که بقاء موضوع چی هست و چی نیست را در لابلای بحث‌های گذشته بعضی جاها مطرح کردم، سعی می‌کنم آن بحث‌هایش را پیدا کنم که کجا بحثش را کردیم آن بحث‌های سابق را هم ارجاع می‌دهم به رفقا آن بحث‌ها را ببینید.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان